

شاهکاری از احیای متون

داستان یک عقبگرد

علیرضا اباضری



سفرنامه مکه؛ نایب الصدر شیرازی؛ تصحیح هارون وهومن؛ تهران: پاییز، ۱۳۸۳.

شعر ناگفتن به از شعری که گویی نادرست
بچه نازادن به از شش ماهه بفکندن جنین
(منوچهری)

نایب الصدر شیرازی، در سال های ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ ق به سفر حج رفت و پس از مراجعت به هندوستان، سفرنامه حج خود را با عنوان تحفة الحرمین و سعادة الدارین نوشت. این اثر در همان سال در هندوستان (بمبئی، ۱۳۰۶ ق) به چاپ رسید و نسخه های آن به ایران آمد و از آن استفاده می شد. این کتاب در سال ۱۳۶۲ ش توسط نشر بابک در ایران افست شد.

آنچه موضوع نقد ماست، چاپ به اصطلاح انتقادی آن است که در سال ۱۳۸۳ با مشخصات زیر چاپ شد:
نایب الصدر شیرازی، محمد معصوم: سفرنامه مکه، به کوشش هارون وهومن، تهران، نشر پاییز، چاپ اول، ۱۳۸۳.^۱
این به اصطلاح تصحیح، به چاپ دوم نیز رسید که خود حکایت از علاقه محققان و مردم به این اثر دارد؛ کسانی که به امید بهره گیری از یک چاپ انتقادی، چاپ سنگی را کنار می گذارند و از چاپ حرفی بهره می جویند.

اما متأسفانه به مصداق شعر منوچهری که گذشت، این تصحیح به قدری پر از خبط و خطاست که انسان آرزو می کند ای کاش چاپ نشده بود. روزگاری در این کشور امثال قزوینی و مینوی، بر سر یک الف و واو حاضر بودند ساعت ها وقت صرف کنند تا بود و نبود آن را در یک متن اثبات یا نفی کنند، اما در اینجا شاهد خواهیم بود که در یک کتاب سیصد صفحه ای، بارها و بارها کلمه و سطر از متن حذف می شود و اهمیتی داده نمی شود که این اثر تصحیح است و باید اندکی دقت در آن اعمال شود.

مصحح، متن تصحیح سنگی را از آغاز قرن چهاردهم بر گرفته، به متنی پر غلط و غیر قابل اعتماد در اوایل قرن پانزدهم هجری تبدیل می کند.

برای آنچه ادعا شد، باید مروری بر این تصحیح کنیم. مصحح در ابتدای کتاب پس از مقدمه ای کوتاه به معرفی آن اثر پرداخته، سپس از چاپ های مختلف آن یاد می کند. وی درباره چاپ افست ایران ایراد می گیرد که این کتاب «با مقدمه چهار صفحه ای م. ب و به پیوست چهار صفحه فهرست نام ها

۱. گو اینکه نام مصحح مستعار است. سایت بازتاب در ۱۷ مرداد ۱۳۸۵ در این رابطه مطلبی منتشر کرد که برخی موارد و موضع گیری های آن در این کتاب تأیید می شود و در آخر این نوشتار (نقد اخلاقی) به چند مورد آن اشاره شده است.

خوانده شده، البته چاپ سنگی غلطانداز است.

ص ۲۵، س ۷: یقذفه ← یقذفه.

ص ۲۶: در بیت اول شعر پایین صفحه: تجر ← بحر.

ص ۲۷، س ۱: «گاه» اشتباه و گاه در برابر کوه درست است.

ص ۲۹، س ۴: حرفه ← صرفه.

ص ۳۰، س ۲۰: تاجدار ← تاجدار

ص ۳۴، س ۲: نعمات ← نعمات

ص ۳۵، س ۶: می اندازند ← می اندازد.

ص ۳۷، س ۶: نرود ← نرسد.

ص ۳۸ سطر ماقبل آخر پاراگراف عربی، عبارت «امروءاء»

به صورت امروا در آمده که باعث ابهام شده است.

ص ۳۹، س ۲: نمائید ← نمایند.

ص ۴۰، س ۱۰: للعد ← للعهد، س ۱۱ او الاستعراق ←

او الاستعراق.

ص ۲۲ الایتان ← الایتان، س ۲۳، فلس ← فلیس.

ص ۴۱، س ۱۶: ایتان ← ایتان.

ص ۴۲، سطر ماقبل آخر: جر ← جز.

ص ۴۳، س ۹: نماید ← بماند، س ۱۵: تام ← قام، س

ما قبل آخر: مقدور ← قدر.

ص ۴۵، س ۳: نکند ← کند.

ص ۴۷، س ۹: برخلیفه ← برخلیقه. س ۱۴: ندارد ←

ندارند.

ص ۴۸، س ۸: ملکه ← ملاتکه، س ۱۱: درد ← دردمند،

س ← ما قبل آخر: زیقی ← زیقی.

ص ۴۹ در بیت دوم، شعر وسط صفحه: دم ← ذم.

افتادگی و ریختگی

الف) افتادگی کلمات و حروف

متأسفانه باید گفت: آنقدر کلمات افتاده از این متن فراوان است که شمارش آن کار دشواری است و آنچه در اینجا آمده، مشتی از خروار است. بعضی اوقات این افتادگی‌ها به گونه‌ای آشکار است که با یک روخوانی سطحی نیز می‌توان متوجه آن شد؛ چه رسد به مقابله دقیق که بسیاری از این ریختگی‌ها را برملا می‌کند.

ص ۲۴ ابتدای پاراگراف ششم: کلمه «مطلق» پس از «اگر»

افتاده است.

ص ۲۷، س ۵: «او» پس از دل؛ س ۸ و ۹: پس از کلمات

(پر غلط و بسیار ناقص) توسط انتشارات بابک و به صورت افست چاپ رنگی در ۲۰۰۰ نسخه منتشر گردیده! خواهیم دید که آن چاپ هزار بار بهتر از کار ایشان است که به اصطلاح آن را به صورت انتقادی چاپ کرده اند!

اشاره شد که این اثر، نسخه خطی ندارد و اگر دارد، در دسترس مصحح و ما نبوده و نیست؛ بنابراین تنها مرجع قابل اعتماد همین چاپ سنگی است. در تصحیح متون و احیای آثار، اصل بر آن است که باید به متن اصلی مؤلف دست یافت، یا اگر به دلایلی امکان پذیر نشد، حداقل متنی ارائه نمود که به متن اصلی مؤلف نزدیک باشد.

یک مقایسه آماری میان آنچه اصل و تصحیح است، نشان می‌دهد در متن به اصطلاح تصحیح، در ۱۱۰۰ مورد اغلاطی آمده است که متن فعلی را متفاوت از متن اصلی نشان می‌دهد. بدخوانی و افتادگی اصل این نقد است. اغلب این اغلاط نشان از آن دارد که مقابله و نمونه خوانی کتاب، بسیار ضعیف بوده، مصحح نیز پس از آن، حتی مروری سطحی بر کتاب نکرده است.

این نقد در دو بخش قابل پیگیری است:

۱. بدخوانی یا اشتباه خوانی.

۲. افتادگی و ریختگی که خود به دو پاره تقسیم می‌شود:

الف) افتادگی کلمات و حروف؛

ب) افتادگی جملات و سطور.

به لحاظ رعایت ترتیب، ابتدا بدخوانی یا اشتباه خوانی‌های متن را بررسی می‌کنیم:

دقت در خوانش و رعایت تمام جوانب در خواندن حتی یک کلمه، برای احیای یک متن امری بدیهی است. در مراحل اولیه اگر مصحح از کسی هم کمک می‌گیرد، باز هم کار اصلی بر دوش او قرار دارد. اشتباه خوانی در سفرنامه نایب الصدر یکی از پایه‌های اصلی نقد به مصحح است. موارد آن تا آخر کتاب استخراج شده است، ولی برای دوری از اطناب، فقط صفحات ابتدایی کتاب به خوانندگان ارائه می‌شود.

مثال‌ها

ص ۲۳: عبارت عربی «من قرع باباً وکجّ، وکجّ» بدین صورت در آمده است: «من قرع باباً وکجّ وکجّ» که اشتباه هم در بنا است و هم در ولج.

ص ۲۴: در بیت عربی ابتدای صفحه، لما نزل * لما نزل.

ص ۲۴: رجحان در این صفحه دو بار به اشتباه رجحان



الشقی و السعید، دو کلمه «شقی و سعید» و س ۱۵: قبل از لمة رحمانی، «لمة شیطانی و» افتاده است.

ص ۳۱، س ۱: «او» در مهدوی افتاده و تبدیل به مهدی شده است.

ص ۳۶، س ۸: پس از بدوی، «او» افتاده است. به صورت «بدوی و کوهستانی» درست است.

ص ۳۷، س ۱۷: پس از کلمه خلاصه، «بر» و س ۲۴: پس از کلمه خود، «را» افتاده است.

ص ۳۹، س ۱: پس از کلمه «امر»، «غیر» افتاده است.

ص ۴۰، س ۳: پس از کلمه مکاشفه، «است»؛ س ۷ پس از سلمنا، «ان»؛ س ۱۹ پس از الموت، «حق» و س ۲۱ پس از الاعتقاد، «بها» افتاده است.

ص ۴۵: در بیت شعر دوم پس از عهد، حرف «و» افتاده است.

ص ۴۸، س ۱۲: بعد از برسم، «اگر» افتاده است.

ص ۵۰، پاراگراف چهارم: پس از بی هنر، «افتد» افتاده است.

آنچه در این بخش آمد، تنها مواردی بود که در صفحات ۲۲-۵۰ آمده است.

موارد سقط شده تا صفحه ۳۰۰ این کتاب به قدری زیاد است که شمارش آن در اینجا جز وقت تلف کردن و صفحه سیاه کردن فایده ای ندارد؛ البته نزد نگارنده موجود است.

ب) افتادگی جملات و سطور

اما شاهکار این تصحیح، افتادگی جملات و سطور است و گاه به قدری وحشتناک می شود که انسان از این همه بی دقتی به شگفتی می افتد.

مثال ها

در مقدمه مؤلف که شروع کتاب و در اصل صفحه دوم آن به حساب می آید، یعنی صفحه ۲۲ سطر آخر، پس از «صلوات الله عليهم اجمعین و» این سطر افتاده است:

زیارت بیت را از رب البیت تمنی می نمود. بر حساب اسباب ظاهری.

ص ۲۳ پس از عبارت «ابشروا بالخیر»، سطر زیر جا افتاده است:

و تمام عالم امکان و خلق جهان استماع می نمایند و از شدت شوق، گریه عارض حقیر گردیده.

ص ۲۵ آخر سطر ۴ این جمله افتاده است:

که عالم وقت و سبب شناسایی انسان کبیر است.

ص ۳۸، پاراگراف دوم: یکی از شاهکارهای کتاب در این صفحه است. نایب الصدر پس از مقداری فارسی نویسی، به عربی و طی پاراگرافی طولانی، به تقسیم علم پرداخته که بیش از دو سطر از دو جای این پاراگراف افتاده است.

از ابتدای پاراگراف، سطر زیر افتاده است:

«قال والذی ینبغی ان یقطع به المحصل ولا یستریب فیه ما سذکره وهو».

از سطر آخر آن، قبل از مطیعاً لله نیز سطر زیر افتاده است:

«هذا فی الوقت بدلی لانه لو مات عقیب ذلک مات».

ص ۴۵، س ۶: پس از واحد، سطر زیر افتاده است:

می نمایند، بلکه غواص ها که در تک دریا در طلب گوهر هستند، ابتدائاً مردن را بر

ص ۷۲ وسط صفحه: قبل از «یک ساعت»، جمله زیر افتاده است:

به هر قسم بود.

ص ۱۰۰، پایین صفحه، انتهای پاراگراف یک سطر افتاده است:

خلاصه به اتفاق آمدیم به کشتی و به مناسبتی نصیحتی گفتمش که بزرگان گفته اند.

در ص ۱۲۲: بیش از دو سطر از دو جا افتاده است:

ص ۸، پس از گذشته:

لنگر برداشت؛ می رود. حوالی غروب از محاذات جبل قرین که گریک می گویند عبور نموده.

ص ۱۰، پس از پنجم:

کناره و خشکی به نظر نمی رسد و کوهی جز امواج دریا پدید نیست و به سمت جنوب می رود کشتی.

روز دوشنبه، ششم.

ص ۱۳۱، اینجا دیگر نهایت بی دقتی است؛ به طوری که سه سطر افتادگی دارد. دلیل آن نیز خطای چشم حروف نگار بوده و

در درجه بعد عدم مقابله دقیق. در ص ۱۱۸ چاپ سنگی س ۷ «عبور می نماید» آمده و در س ۱۰ نیز «عبور نماید» آمده و حین

حروف چینی، چشم از سطر ۷ به سطر ۱۰ منتقل شده و سه سطر زیر افتاده و عدم دقت باعث شده است مشکل برطرف نشود:

و اول قنال از دریای احمر سویس است و آخر او از بحر ابیض، پورت سعید است و به واسطه اینکه از دو طرف اگر کشتی

برسد، مزاحم یکدیگر نباشند، جاهای متعدده به فاصله ای

وسعت داده اند که یکی در آنجا توقف نماید و دیگری عبور نماید.

ص ۱۵۰، س ۱۴:

مطوف کاشانی و کرمانی: حسن جواد.

ص ۱۵۴، س ۱۷: سطر زیر افتاده است:

دو ساعت و نیم به غروب مانده بنای رحیل است.

ص ۱۷۶، س ۲۰: همان خطای ص ۱۳۱ نیز این جا تکرار

شده است. در دو سطر فعل «می شود» تکرار شده و از سطر

بالایی به سطر زیرین منتقل شده و بدین ترتیب سطر زیر افتاده

است:

اقلاً پنج هزار نفر در ذهاب و ایاب حساب نمایند، معلوم

می شود و حال آنکه بیشتر می شود.

ص ۱۸۶، س ۱۶، پایان پاراگراف، سطر زیر افتاده است:

چنان که در مسلمات و مؤمنات گفته اند و عرفات موضع

معروف است.

ص ۱۹۲، س ۱۵، پس از «عمره تمتع» سطر زیر افتاده

است:

محرم شدن از میقات و طواف و سعی و تقصیر است و در

حج تمتع.

ص ۱۹۵، س ۶: سطر زیر افتاده است:

«حطم لانها تحطم من اخطاء فيها والبساسة مشتق از بس به

معنی».

ص ۲۱۳، س ۱۶، آخر پاراگراف حدود یک سطر افتاده

است:

خلاصه اول طلوع فجر از محاذات مسجد شجره گذشتند.

ص ۲۲۱، س ۱۰: همان خطای ص ۱۳۱ تکرار شده

است. در ص ۲۲۱ چاپ سنگی «نوشته اند شفاعتی» در دو سطر

تکرار شده و از سطر بالایی به سطر زیرین منتقل شده اند و

مصحح متوجه نشده است. به هر حال سطر افتاده چنین است:

لاهل الكبائر من امني. بر سر در دیگر نوشته اند: شفاعتی.

ص ۲۲۲، س ۱۴، باز همان اشتباه تکرار شده است:

«وذريته وان علياً مني بمنزلة هارون».

ص ۲۴۱، پایین صفحه، پس از پای رفتن، دو سطر زیر

افتاده است:

به علاوه این علیه ما علیه از شخص سقطفروشی چهل کله

قند خرید، پولش را نداده و نزد رزازی برنج گرفته، منزل ما را

رهینه داده، اسباب زحمت و خجالت فراهم آمده.

ص ۲۴۶، پاراگراف پنجم، بعد از «آب شیرین و گوارا»

سطر زیر افتاده است:

معروف به بشر الخاتم است. می گویند انگشتر حضرت

ختمی مرتبت در آنجا.

ص ۲۵۷، سطر ما قبل آخر، پس از «بر سر نمایند»، سطر

زیر افتاده است:

نمی دهند. از دست ما که جز دعای خیر در حق معین الملک

گفتن کاری ساخته.

ص ۲۵۹: این صفحه تماشایی است. ابتدا در سطر ۷،

سطر زیر افتاده است:

شب را تا به صبح حراست اسباب می نمودند.

در سطر ۲۲، همان مشکل ص ۱۳۱ پیش آمده است. بین دو

بئر عباس ۵ سطر فاصله است که طبق معمول افتاده است:

می رود؛ و به طرف دیگر به خلص می رود که یکی از منازل

آمدن بود؛ و مقصود از تغییر منزل محض رفتن به حمراء و

صفراء که منزل مقوم و جمال است دیگر معلوم نیست

می خواهند به این بهانه به ینبوع بروند. زوآر به ملاحظه زیارت

شهادی بدر و ابی ذر - علیهم الرحمه - راضی به بعد یک روز و

دوری و توقف حمراء گردیدند تا مقدر چه باشد. اول غروب به

محطه بئر عباس رسیدند.

ص ۲۷۴، س ۲۰، پس از «مدت ها است»، سطر زیر افتاده

است:

به ریاضت و به زحمت، پور رحمت به همت مردان راه، از

عالم خیال رسته و رشته.

ص ۳۰۱: کتاب در این بخش ختم به افتادگی شده، و در

این صفحه فقط حدود ۳ سطر در دو جا افتادگی دارد. پس از س

۱۰، دو سطر زیر افتاده است:

چهارشنبه شانزدهم

به ملاحظه لیلۃ العید، دوستی بروز محبت را به ارسال قند و

چای نموده؛ از محمد و علی - علیهما السلام - سلامتی و عزتش

را تمنی دارد.

پنجشنبه هفدهم

در سطر آخر نیز پس از «شد که» یک سطر افتاده است:

بسیار به سبک ترکستانی و سنائی علیه الرحمه ساخته شده، ناگهان.

تفاوت نگذاشتن بین آیات قرآنی و عبارات عربی

در سفرنامه ذایب الصدر بنا به مقتضای حال، آیات، احادیث،

اشعار و عبارات عربی به چشم می خورد. بخشی از اشکال کار



مصصح در این است که گاهی بین آیات و عبارات عربی تفاوت نگذاشته است؛ به گونه‌ای که به هم متصل شده است. البته وی در دیباچه (ص ۱۳) از نایب الصدر انتقاد می‌کند که «آیات قرآن را به اشتباه با یکدیگر ادغام می‌کند». در این جا دو نکته وجود دارد:

یکی آنکه در نسخ خطی معمولاً آیات را به شیوه‌ای مثل تغییر رنگ و ... مشخص می‌کند، اما در چاپ سنگی به علت تنگناهایی که وجود داشته، آیات قرآن کمتر توانسته مشخص شود و داخل در متون می‌شده است.

دیگر آنکه سواد قرآنی قدما به گونه‌ای بوده که تشخیص چنین مواردی برای آنها بدیهی بوده است؛ هر چند به علت فراخوانی آیه از حافظه، در بعضی موارد نیز اشتباه می‌کرده‌اند؛ اما آیه قرآن دیگر در قواعد تصحیح متون نمی‌گنجد که اگر ما اشتباهی در آن دیدیم، همانگونه رها کنیم و امانتداری متن به حساب آوریم. می‌توان آیه را تصحیح کرد و در پاورقی توضیح داد که مؤلف اشتباه کرده است.

به هر حال چندین راه برای مشخص کردن یک کلمه یا جمله وجود دارد. برای آیات نیز می‌توان از پرائنز ستاره دار استفاده کرد یا حداقل آنها را با قلمی متفاوت از متن و پررنگ تر مشخص کرد. متأسفانه در متن، اسامی اشخاص و بعضی کلمات که غیر ضروری است، پررنگ تر است، اما آیات در متن محو شده، گاهی به عبارات عربی متصل شده است.

مثال‌ها

ص ۲۸، س ۸: پس از عبارت الشقی فی بطن امه، آیه قرآن «مرج البحرین ینلتیان» متصل به آن آمده و جدا نشده است.

ص ۳۹، س ۱۹ حدیث و آیه تفکیک نشده است.

ص ۴۱، سطر آخر و ماقبل آن، آیه ۲۳ سوره بقره است که از بقیه عبارات عربی تفکیک نشده، اما مصصح در پاورقی متذکر شده که آیه قرآن است؛ هر چند در آن نیز اشتباه کرده است.

افزون بر آن، اکثراً قریب به اتفاق عبارات عربی دارای غلطهای اعرابی، نگارشی و مفهومی است.

مثال‌ها

ص ۲۲: مَنْ اعظم المصائب.

ص ۲۸، س ۱: خلق الله الادم اشتباه و خلق الله آدم درست است.

ص ۲۸، آخر صفحه، حدیث بدین صورت آمده: «أذکرو امواتاکم»؛ در حالی که اشتباه است و درست آن بدین صورت

است: «أذکروا موتاکم».

ص ۲۹، س ۲: «الفخار» اشتباه و «الفجار» درست است.

ص ۲۹، س ۸: در آیه قرآن «یرتد» اشتباه و «یرتد» درست است.

ص ۲۹، س ۱۶: ستهی اشتباه و تتهی درست است.

ص ۳۰: دو جمله «العلم حجاب الاکبر ای حجاب الله الاکبر»، باید با علامتی مثل نقطه ویرگول از هم جدا شوند؛ زیرا جمله دوم توضیح و تفسیر جمله اول و از مؤلف است.

ص ۳۱، س ۳: یکی از اشتباهات فاحش کتاب رخ داده است. جمله «مالا عین رأت» به صورت «بالا عین رات» درآمده

و در پاورقی چنین آمده است: «نامفهوم است، شاید راست؟»
ص ۳۵، س ۱۱: «شورور وانفسنا» اشتباه و «شورور انفسنا» درست است.

ص ۳۷، س ۳: کلمه «میّز تموه» به شکل «میز تموه» درآمده و بین دو قسمت کلمه، فاصله افتاده که اشتباه است.

ص ۳۷، س ۱۱: حدیث رسول خدا (ص) «ما عرفناک حق معرفتک» به صورت خطاب به مؤنث درآمده و چنین شده است: «ما عرفناک حق معرفتک».

ص ۴۱، س ۲۱: اذا کتفی، اشتباه و اذا اکتفی درست است.

ص ۴۲، س ۱: علموا اشتباه و «علموا» درست؛ س ۳: امروز آء اشتباه و «امروء» درست؛ س ۸: یجر اشتباه و «یجر» درست است.

ص ۴۵، ابتدای صفحه: ضرب المثل عربی «من قرع باباً وکجاً»، وکج؛ به اشتباه چنین شده است: «مَنْ قُرِعَ بَاباً وَکَجَّ وَکَجَّ» که افزون بر اشتباه در اعراب، اشتباه املائی نیز دارد؛ همچنین در سطر آخر کمنها اشتباه و «کنهها» درست است.

موارد دیگری نیز، از جمله در صفحه ۲۵۴ وجود دارد که از آن می‌گذریم.

اشعار مغشوش

این به هم ریختگی، فقط به آیات و عبارات عربی منحصر نمی‌شود؛ از آن وحشتناک تر را در بعضی اشعار فارسی می‌توان دید. بعضی اشعار از چینش شعری خارج و داخل متن شده، صحنه‌هایی به وجود آورده که تماشایی است.

مثال‌ها

ص ۲۷، س ۱۸ بیت زیر وجود دارد که مصصح متوجه نشده

چندان نکنند بر ممالیک، شاید که به پادشه بگویند ترك تو بریخت خون تاجیک».

طرفه آنکه مصحح در پاورقی مربوط به آن آورده است: «به نظر می‌رسد سجیع و موزون و نزدیک به شعر است»؛ اما اصل قضیه آن است که نایب‌الصدر به مناسبتی، به دو بیت زیر از سعدی استشهد کرده است:

از بهر خدا که مالکان، جور
چندین نکنند بر ممالیک
شاید که به پادشه بگویند
ترك تو بریخت خون تاجیک

نمونه آن در ص ۲۳۴ و ص ۲۷۲ نیز آمده است که در ادامه می‌بینید.

ص ۱۰۰: مصراع زیر از مولوی ابتدای پاراگراف و متصل به بعد آمده است:

این همه آوازاها از شه بود.

ص ۱۱۲: بیت حافظ به صورت سطری و داخل متن آمده است:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می‌حرام، ولی به ز مال اوقاف است

ص ۲۳۴: شاهکار شعری مصحح در وسط صفحه اتفاق افتاده است. آنچه روی داده، به عینه آورده می‌شود و سپس به سراغ اصل آن می‌رویم:

بسحاق اطعمه می‌فرماید:

پس از سی چله شد معلوم بر بسحاق
این معنی شراب‌عذیب من انهار
در جام‌های زرین مساق
به دست ساقیان سیمین ساق

آنچه مشاهده می‌کنید، حتی چپش شعری، دقیقاً در صفحه ۲۳۴ سفرنامه ذایب‌الصدر آمده است. این جاست که باید به مصحح گفت: احیای یک متن به آوردن برابره‌های لاتین برای اسامی و شهرهای مختلف در پاورقی نیست، بلکه ارائه متنی به دور از چنین اشتباهات فاحشی است.

اما اصل ماجرا این است که نایب‌الصدر یک مصراع از این بیت بسحاق اطعمه را آورده است:

پس از سی چله روشن گشت بر بسحاق این معنی
که بورانی است بادنجان و بادنجان بورانی

چون در چاپ سنگی همه به دنبال هم آمده است، مصحح محترم مساق و ساق را قافیه قرار داده، دو بیت شعر برای

و آن را به صورت نثر آورده است:

هین میرالا که با پرهای شیخ
تابینی عون لشکرهای شیخ

ص ۳۹، س ۱۳ و ۱۴ بیت زیر به صورت نثر و متصل به هم آمده است:

نقل نتوان کرد مر اعراض را
لیک از جوهر برند امراض را

ص ۴۵، س ۱۱: بیت زیر به صورت یک سطر درآمده است:

ترك ننگ و نام و بذل مال و جان
در طریق عشق اول منزل است

ص ۴۹، سطر ما قبل آخر: مصرع «دیده باشیدش به چندین حال‌ها» داخل در متن است و مشخص نشده که مصرعی از یک بیت است.

ص ۵۴، س ۵ و ۶: بیت حافظ به هم متصل و داخل متن آمده است:

جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو
خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

در ص ۶۶، وسط صفحه، کمی با نقد نگارنده فاصله دارد؛ اما آن نیز اشکال شعری است. آنچه با عنوان بیت بدین صورت مشخص شده:

پاك شو اول و پس، بر آن پاك انداز

شست و شویی کن، و آن‌گه به خرابات خرام

دو مصراع متفاوت از دو غزل حافظ است.

مصراع «پاك شو اول و پس، بر آن پاك انداز»،

اضافه بر آنکه افتادگی دارد، مصراع دوم از بیت معروف حافظ است:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند

پاك شو اول و پس دیده بر آن پاك انداز

همچنین، «شست و شویی ...»، مصراع اول بیت زیر است:

شست و شویی کن و آن‌گه به خرابات خرام

تا نگردد ز تو این دیر خراب‌آلوده

ص ۷۳، پایین صفحه: مصراع زیر از سعدی داخل متن آمده و مشخص نشده است:

زر نداری، نتوان رفت به زور از دریا.

ص ۷۹، س ۳ و ۴ را عیناً بخوانید:

«خلاصه عریض عارضین آنکه از بهر خدا که مالکان جور

عبارت «وللواصلین زناد» آمده است: «جمع زند، به معنای بزرگ، زنده، عظیم، نیرومند و به پارسی باستان «جان». از دیگر معانی آن، تشنه گردیدن، آتش برآوردن از آتشنزّه، پرکردن چیزی را و چخماق می‌باشد. که باید گفت: تفاوت میان دو زند، از زمین تا آسمان است و ...»

ص ۸۹، مرتبه اولی به درجه اول معنی شده است، در حالی که طبق سیاق عبارت آشکار است که دفعه اول و اولین بار معنی می‌دهد.

ص ۱۴۸، پاورقی ۳، مزور چنین معنی شده است: «مایل‌کننده و گرمی دارنده زائر، به معنی شیاد و تقلبی هم آمده است، زیارت شده؛ در حالی که این جا مزور، کسی است که زائران مبتدی را در اماکن زیارتی به مشاهده مشرفه و مکان‌های زیارتی راهنمایی می‌کرده است.

ص ۱۵۶: ذومراتب، چنین معنی شده است: «دو طبقه» که اشتباه آن واضح است.

ص ۱۸۳: ذلول در ترکیب ذلول سوار به معنی: «کارکشته، آسان، مطیع» آمده است که اشتباه آن نیازی به توضیح ندارد.

دخالت در متن

در احیا و تصحیح متون، امانتداری یک اصل است، اما این اصل رعایت نشده و مصحح در متن دخالت کرده است.

مثال‌ها

ص ۴۵، س ۱۳: نفر به تن تبدیل شده است.
ص ۴۷، س ۳: الهیه به الوهیت تبدیل شده است؛ البته مصحح در پاورقی یادآور شده که در اصل الهیت است. در سطر ۱۰ نیز پس از درد، حرف «را» اضافه شده است.

ص ۴۸، س ۱۷: پس از خدای، «خود» اضافه شده است.
ص ۱۲۷: مات نموده، به «مات کرده» تبدیل شده است.
ص ۱۹۵، س ۶: کلمه مشتق در اصل وجود ندارد.

افزون بر آنچه گفته شد، تمام مواردی که در گروه به متن اضافه شده، به جز موارد انگشت شمار، بی‌فایده است و باعث از بین رفتن متن شده، بگذریم که در مواردی نگارش و مفهوم جمله را به هم ریخته است.

نقد و ویرایشی

پس از نقد اصلی، دومین نقد به کار این مصحح، افراط در به کارگیری چند علامت ویرایشی است. علائم ویرایشی به کار رفته

بسحاق اطعمه درست کرده است؛ در حالی که پس از مصراع بسحاق، سه جمله از یک متن مسجع آمده است.

ص ۲۷۲: به دنبال شاهکار فوق، این نمونه را هم بخوانید:

ساقی بنواز، باده برافروز جام ما
گفتم سبب زحمت کشیدن چه بود

با این گونه تحریف، باید خدا را شکر کنیم که حداقل همین مقدار شعر حافظ - و در ص ۷۹ شعر سعدی - هم بر ایمان باقی مانده است. قرائت جدیدی از شعر حافظ دیدیم، به گونه‌ای که ساقی می‌تواند بنواز! حتماً مطرب هم می‌تواند ساقی‌گری کند! جمله بعدی مصراع چه می‌شود؟ مصراع بعدی چه معنایی می‌دهد؟ ربط آن با مصراع قبلی چیست؟ خواجه شیراز خود برای ما می‌گوید:

ساقی به نور باده برافروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

نایب‌الصدر مصراع اول بیت حافظ را از حاجی سید محمد نقل می‌کند و در مقابل از او سؤال می‌کند که چرا زحمت کشیده است: «گفتم سبب زحمت کشیدن چه بود؟» که مصحح محترم از تلفیق مصراع حافظ و سؤال نایب‌الصدر، یک بیت جدید درست کرده‌اند! قابل توجه حافظ‌پژوهان و دستداران او.

معانی اشتباه برای کلمات در پاورقی‌ها

افزودن پاورقی بر یک متن، معمولاً برای ارجاع متن، رفع یک مشکل، یادآوری و گشودن ابهام به کار می‌رود. مصحح محترم نیز پاورقی‌هایی بر متن افزوده است، اما بسیاری از آنها بی‌فایده است. آوردن برابره‌های لاتین برای اسامی اشخاص، شهرها و ... نه تنها هیچ کمکی به متن و خواننده نمی‌کند، بلکه در چنین متونی معمول نیست؛ همان آوردن توضیح از یک فرهنگ لغت کافی است. اگر مصحح می‌خواست کار بهتری انجام بدهد، باید از کتب جغرافی و تاریخ هم دوره با نایب‌الصدر توضیحی درباره آن اسم یا هر چیز دیگر می‌آورد.

اما مهم‌ترین نقد در این موضوع، وجود اشتباه در پاورقی‌هاست. اشتباه در این گونه موارد باعث دورافتادن از متن، کج‌فهمی و بسا انحراف از مفهوم و معنای یک کلمه شده، خواننده را به اشتباه می‌اندازد.

مثال‌ها

در پاورقی صفحه ۲۱ هنگام معنی کردن کلمه «زناد» در

نقد اخلاقی

سومین نقد مهم به مصحح، نقد اخلاقی است. در کارهای علمی، رعایت تعادل در قضاوت‌ها و موضع‌گیری‌ها یک اصل علمی و اخلاقی است. آقای وهمن نیز نشان داده که فردی اخلاقی است. وی در مقدمه کتاب، صفحه ۱۶ از بعضی اساتید نقل کرده که اگر در تصحیح متون و یا کار دیگر علمی از افرادی کمک می‌گیرند چرا نام آنها را نمی‌آورند؟! وی بر این اساس کار اخلاقی خوبی کرده و از تمام کسانی که در این کتاب به ایشان کمک کرده‌اند، تشکر کرده است. ای کاش این رویه اخلاقی در موضع‌گیری‌ها و قضاوت درباره افراد نیز به کار گرفته می‌شد. ابتدا چند مورد آن از دیباچه کتاب ذکر می‌شود و سپس بیان چند نکته.

ایشان در شرح حال نایب الصدر چنین می‌نویسد:

او از سوی صوفیان لقب رحمت‌علی شاه و از طرف حکومت ستم‌پیشه محمدشاه قاجار، عنوان حکومتی نایب الصدر خطه فارس را دریافت نمود و از جیره خواران دربار قجر محسوب می‌گردید. بر اساس زندگی‌نامه خودنوشت این نویسنده، مادرش سیده‌ای اصفهانی ... بود (ص ۷).

در جای دیگری نیز چنین می‌نویسد:

در سال ۱۲۹۵ ق ... از پادشاه عیاش و سفاک قاجار، یعنی ناصرالدین شاه قاجار، لقب موروثی نایب الصدر را دریافت نمود. وی تا پایان عمر - و چنان که بارها در آثارش به آن اشاره می‌کند - مداح دربار و حکومت بوده و به عنوان یک روحانی صوفی و درویش، جیره خوار و موجب‌بگیر آنان به شمار می‌آمده است؛ از این رو همواره در رفاه و آسایش مادی بوده است (ص ۸).

مصحح در دیباچه خود، هنگام بیان مشخصات فنی کتاب می‌گوید:

زاویه دید این روحانی صوفی عصر قاجار، بسیار یکسونگر و گاه هتاک به مخالفان است؛ وی خود را یک مسلمان شیعه امامیه می‌داند و در این مقوله، غیرمسلمانان و حتی غیرشیعیان و بدتر از آن شیعیان غیر امامیه را با بدترین الفاظ و القاب یاد می‌کند و از سوی دیگر به عنوان یک درویش نعمت‌اللهی، به تمسخر و هجو و تکذیب دیگر فرقه‌های تصوف می‌پردازد (ص ۱۲).

او باز به بیان شخصیت نایب الصدر می‌پردازد:

در این کتاب، آنقدر زیاد است و به افراط کشیده شده که کتاب را به نمایشگاهی برای این امور تبدیل کرده است. آفت‌های آن نیز یکی این شده که به علت اشتباه خواندن متن، در بعضی موارد علایم در جای خود به کار نرفته، معنا و مفهوم را از بین برده است؛ برای مثال در ص ۲۳: «بعد از انتباه، از این سنه یقین دانستم»، طبق سیاق پاراگراف قبل، سنه به معنی خواب است و در این جمله، ویرگول باید بعد از سنه قرار گیرد. در صورت فعلی، سنه به معنی خواب با سنه به معنی سال اشتباه گرفته شده است.

نمایشگاه علایم ویرایشی، به شکل ظاهری متن نیز صدمه زده است. در کتاب‌های آیین نگارش و ویرایش، محل کاربرد گیومه مشخص است؛ حال تصور کنید در یک متن نقل قول مستقیم یا جمله، سخن و مثل مشهوری از فرد معتبری وجود نداشته باشد، ولی گیومه به وفور به کار رود؛ ابتدا چشم نوازی متن را از بین می‌برد و سپس بی‌فایده‌گی آن همه گیومه را می‌رساند؛ برای مثال در صفحه ۲۷ حدود ۵۰ گیومه به کار رفته که همه غیر ضروری است؛ افزون بر آنکه معمولاً برای آیات قرآن از پرانتز گل‌دار استفاده می‌کنند و اگر بخواهیم گیومه‌های قبل و بعد از آیات را در این صفحه بشماریم، ۶۰ گیومه در یک صفحه وجود دارد. به گفته یکی از استادان ویراستاری، بعضی ویراستاران به جای ویراستاری، ویرگول‌ستاری می‌کنند. درباره کتاب فوق می‌توان گفت مصحح به گیومه‌ستاری دچار شده است.

مثال‌ها

ص ۳۶: ۷۰ گیومه وجود دارد که فقط چهار مورد آن برای قبل و پس از حدیث مذکور در صفحه لازم است و بقیه غیر ضروری است.

ص ۳۷: ۵۸ گیومه در این صفحه وجود دارد که فقط ده عدد آن برای قبل و پس از یک آیه و عبارات و احادیث عربی لازم و ۴۸ عدد آن بی‌فایده است.

ص ۴۲: ۳۸ گیومه دارد که ۳۶ عدد آن بدون فایده است.

ص ۴۳: ۵۸ گیومه در این صفحه وجود دارد که فقط ۲ عدد آن لازم است و بقیه غیر ضروری است.

ص ۴۴: ۶۵ گیومه در این صفحه هست که ۶۳ عدد آن بی‌مورد است.

ص ۱۱۶ با ۴۷ گیومه که فقط یک نقل قول دارد، آن هم با فعل گفتند و فاعل مجهول و با عدول از اصول ویرایشی، می‌توان دو گیومه به آن اختصاص داد. ۴۵ گیومه دیگر به طور کل بی‌خاصیت است.

می‌رسد ایستادن بر بام سال ۱۳۸۳ شمسی و قضاوت یک طرفه و متأثر از فضای امروز دربارهٔ شخصیتی متولد ۱۲۳۳ شمسی، کار درستی نباشد. کل نگری و در نظر گرفتن تمام موارد، بایستهٔ چنین قضاوت‌هایی است.

با در نظر گرفتن چند پاراگراف فوق، می‌توان گفت: قضاوت‌های مصحح خالی از این اشکالات نیست. در تحقیقات علمی بنا نیست مواضع ژورنالیستی و شبه سیاسی علیه دیگران بگیریم. نگارنده به هیچ وجه قصد دفاع از آن دوره را ندارد و اذعان دارد که بسیاری از مشکلات زمان فعلی ما بازماندهٔ دوره قاجار است. آن دوره به هیچ وجه قابل دفاع نیست. کاستی‌ها، فساد دربار، شاهان نالایق و ... از جمله نقاط ضعف آن دوره است؛ اما می‌توان با یک ادبیات علمی آن را بیان کرد نه مانند موضع‌گیری احزاب سیاسی علیه یکدیگر. در یک پژوهش این چنینی جای چنین مواردی نیست. مصحح محترم، همانگونه که در بالا مشخص شده، حکومت قاجار و شاهان آن را فاسد، عیاش، سفاک و ظالم می‌داند، اما جایی دیگر گرفتار تناقض شده، آن را نظام اسلامی ایران می‌داند. چنین موردی چگونه قابل جمع است؟ آیا به صرف اینکه جامعهٔ ایران در آن زمان مسلمان بوده‌اند، می‌توان حکومت قاجار را نظام اسلامی دانست؟!

درباره نایب‌الصدر نیز چنین اشکالی وجود دارد. صاحب این قلم باز هم می‌گوید که قصد دفاع همه‌جانبه از نایب‌الصدر را ندارد، بلکه او نیز مثل بسیاری دیگر، نقاط ضعف و قوتی دارد که هر دو را باید با هم دید. مصحح محترم اطلاعات نایب‌الصدر در زمینهٔ تاریخ باستان را تمجید می‌کند، اما به گونه‌ای شخصیت اصلی او را معرفی می‌کند که به قول امروزی‌ها باید به آن «ترور شخصیت» نام داد. مصحح اگر علقه‌ای به شخصیت نایب‌الصدر ندارد، می‌تواند بی‌طرفانه درباره او سخن بگوید؛ افزون بر آن مصحح باید فرهنگ آن دورهٔ جامعه ایرانی را در نظر داشته باشد. می‌توان با یک ادبیات علمی گفت: نایب‌الصدر از کارگزاران حکومت قاجار بوده و شاید اشکالاتی در کار او بوده است؛ اما تأکید مکرر بر اینکه از جیره خواران دربار قجر بوده یا جیره خوار و موجب بگیر بوده یا این که جیره خوار دربار فاسد و ظالم قاجار بوده، چیزی جز ترور شخصیت و خارج شدن از موازین علمی را نمی‌رساند.

۲. در این زمینه نمونه‌های فراوانی وجود دارد که به همین یک مورد بسنده شد.

گرچه اطلاعات او از دین اسلام و احکام یکی از فرقه‌های آنکه از نظر جمعیتی در اقلیت هستند، به حدی نیست که مجتهد قلمداد گردد، بارها و بارها در کوچک‌ترین مسائل مذهبی (شرعی) اظهار فضل می‌کند و لذت می‌برد که مرجع اظهار نظر حاجیان یا دوستان و اطرافیان بوده است. داده‌های اطلاعاتی وی از وجه تسمیه لغات و واژگان جغرافیایی نیز به همین هدف صورت می‌گیرد که البته بیانگر میزان آگاهی و مطالعهٔ اوست (ص ۱۲).

مصحح کمی بعد درباره نایب‌الصدر می‌گوید:

او هیچ‌گاه از مداحی حکومت قاجار غافل نمی‌شود و بارها و بارها به اربابان خویش - چون قطعاً وی در خانواده‌ای پرورش یافته که جیره خوار دربار فاسد و ظالم قاجار بودند و خود نیز موجب بگیر و صاحب عنوان دولتی نایب‌الصدر بوده است - ارادت خاص می‌ورزد، اما نوعی انتقاد از اوضاع اجتماعی و اقتصادی زمان و حتی کارگزاران نظام اسلامی ایران، خاصه در دشواری‌های اعمال و مناسک حج و راهزنی‌ها و رشوه‌خواری‌ها و سختی‌های سفر مشاهده می‌شود، که گاه در لفافه و گاه با صراحت لهجه، بیان می‌گردد؛ در هر صورت، هیچ‌گاه دیدگاه‌های وی «اعتراض شدید» نبوده و بیشتر جنبهٔ «ارشادی» و «اطلاع‌رسانی به حکومت» بوده است و بس؛ در عین حال، تا می‌تواند به حکومت رقبای مذهبی (مثلاً امپراتوری عثمانی که سنی مذهب بوده‌اند) می‌تازد و آنها را به استهزا و سخره گرفته، عکرم رسوایی و نالایقی حکام و دست‌نشانگان آنها را برمی‌افرازد (ص ۱۳).

در این جا چند نکته وجود دارد:

۱. از بعضی استادان سراغ داریم که با یک شخصیت یا یک زمینه کاری علقه برقرار کرده، مدت‌ها در آن زمینه کار کرده‌اند و به راستی تحقیقات و تصحیحات ماندگاری ارائه داده‌اند. نمونه آن را می‌توان در اسرار التوحید و دکتر شفیع کدکنی دید.^۲ اما اگر ما با یک مؤلف و آثار او ارتباطی عاطفی برقرار نکردیم، حداقل می‌توانیم بی‌طرف باشیم و کاری پژوهشی ارائه دهیم و طبق اصول علمی سخن بگوییم.

۲. تحلیل یک حادثه یا مقطع تاریخی یا قضاوت دربارهٔ یک نفر در قرون گذشته، ضوابطی دارد؛ از جمله آنکه تا جایی که می‌توانیم کل نگر باشیم و جزئی نگاه نکنیم؛ همچنین خود را در آن مقطع تاریخی فرض کنیم و سپس قضاوت کنیم. به نظر

حکمت و فلسفه و تفسیر و ادب فارسی و عربی داشته و همواره برای بیان مقاصد خویش به مأخذهای دست اول و امهات کتب هر فن استناد کرده و شواهد بسیار آورده است. نگاهی مجمل، به فهرست کتاب‌هایی که نام آنها در مجلد اول طرائق الحقائق آمده است، این نکته را به اثبات می‌رساند و از آن بر می‌آید که مؤلف در شریعت، مجتهدی مسلم و در حکمت، فیلسوفی فرزانه و در طریقت، عارفی واصل است.

از شرح زندگانی او نیز، همین بر می‌آید. مؤلف در شیراز و عتبات عالیات، استادان متعدد دیده و از کتاب‌های مقدماتی هر فن گرفته تا مراتب عالی آن را، به کسب و تحصیل و تلمذ نزد استادان یک فن، نه مطالعه سطحی و آموختن اصطلاحات آن، فرا گرفته است و چون تربیت خانوادگی اش او را از هر گونه تعصب و سختگیری و خامی برکنار می‌داشت، با هر گروه نرد صحبت باخته و به همراهی هر فریق طریقی سپرده و فرق گوناگون اعم از متشرع و فقیه و حکیم و فیلسوف و عارف و صوفی را یار شاطر بوده است نه بار خاطر.

از همین روی، وسعت اطلاع و احاطه وی بر معارف اسلامی و علوم رایج عصر خویش حیرت‌انگیز است؛ خاصه اینکه این سعه اطلاع، با جهانگردی و سیر آفاق نیز در هم آمیخته.^۲

آنچه خواندید، سخن دکتر محمدجعفر محجوب در دیباچه اثر دیگر نایب‌الصدر، یعنی طرائق الحقائق، بود بدون هیچ کاستی. نگارنده در این زمینه قضاوتی نمی‌کند، اما خوانندگانی که با محجوب و آثار وی آشنا هستند، خود می‌توانند در این زمینه قضاوت کنند.

انتقاد از حکومت عثمانی نیز در متن سفرنامه وجود دارد، ولی این انتقادات نسبت به انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان است که نایب‌الصدر در قلمرو حکومت عثمانی نیز دیده است، نه آنکه آنها را به استهزا و سخره گرفته، عکرم رسوایی و نالایی حکام و دست‌نشانندگان آنها را برمی‌افزاید.

همین حکومت چند دهه بعد، به علت همین ضعف‌ها از هم فروپاشید.

۲. محمد معصوم شیرازی، معصوم علی‌شاه (نایب‌الصدر)؛ طرائق الحقائق؛ تصحیح محمدجعفر محجوب؛ تهران: کتابخانه سنانی [بی‌تا]، ص ۳-۴.

وابسته نشان دادن نایب‌الصدر و چند موضع‌گیری مصحح در پاورقی‌ها، این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که ایشان نیز خط فکری ضددینی شبیه فریدون آدمیت و هما ناطق را با ادبیاتی دیگر دنبال می‌کند. تقلیل دادن مذهب شیعه به فرقه با آن بار معنایی، چه چیزی را می‌رساند؟! این خط فکری در صفحه ۱۲۰ نیز دیده می‌شود. مصحح در پاورقی شماره ۲ هنگام معرفی دین موسوی (یهود) می‌نویسد: «پروان آیین و دین توحیدی و جهانی و الهی یهود، که به نام مقدس پیامبر بزرگ تاریخ بشریت حضرت موسی در منابع اسلامی، موسوی هم گفته می‌شوند». وی در همین صفحه، در پاورقی شماره ۴ درباره عکا می‌نویسد: «... به همراه حیفا، به عنوان مرکز جهانی آیین بهائیت (از مذاهب دین اسلام) شناخته شده ...».

تعریف آنچنانی از دین یهود و سپس بهائیت را آیین دانستن و چیزی را که خارج از اسلام است، به آن نسبت دادن، چه چیزی را می‌رساند؟!.

وی در صفحه ۱۴۴ نیز هنگام معرفی بندر یافع، در پاورقی شماره ۲ می‌نویسد: «این بندر بسیار زیبا که پایتخت اداری جمهوری اسرائیل است ...».

نسبت دادن جمهوری به اسرائیل، دیگر از عجایب روزگار است!

یکسونگری و گاه‌هتاکی نیز به گونه‌ای که آقای وهومن گفته، در متن سفرنامه وجود ندارد، بلکه باید آن را با دیگر سفرنامه‌ها و متون آن دوره سنجید و در ضمن در دوره قاجار بود. کافی است ادبیات نایب‌الصدر را با ادبیات مخالفان شیعه که در همان دوره قاجار علیه شیعیان به کار می‌بردند، مقایسه کنیم. در سراسر سفر حج به ایرانیان توهین و اهانت می‌شده، حتی در مکه و مدینه نیز این وضعیت وجود داشته است؛ اما چون نایب‌الصدر از اعتقادات شیعه دفاع کرده، یکسونگری و هتاکی نام می‌گیرد! حال در جایی نیز از مخالفان انتقاد کرده، ولی هتاکی نیست.

اما قضاوت مصحح درباره مقام علمی نایب‌الصدر را بسنجید با این دو پاراگراف از دکتر محجوب در مقدمه طرائق الحقائق:

اما آنچه مؤلف در کتاب کمتر متعرض آن شده و خفص جناح و اظهار فروتنی را کمتر در آن مقوله سخن گفته است، بیان مراتب علمی و میزان قریحه و استعداد و فضل و کمال اوست. این مطلب، با مطالعه دقیق اثر نفیس وی به دست می‌آید. مؤلف احاطه‌ای اعجاب‌انگیز به علوم رسمی عصر خویش از فقه و حدیث و منطق و کلام و

۲۴۵) افتادگی‌ها و اشتباه‌خوانی‌ها کم است و آقای وهمن به خوبی از عهده کار برآمده است؛ با وجود این در صفحه ۳۳۷ دوباره خبط بزرگی مرتکب شده است که آن نیز مایه تعجب است: پس از پاراگراف اول، چهار دعا در متن چاپ سنگی وجود دارد که مؤلف آنها را هنگام اقامت در کربلا خوانده و در سفرنامه خود آورده است؛ اما مصحح هر چهار دعا را حذف کرده و امانتداری را رعایت نکرده است؛ جالب آنکه خود در پاروقی متذکر شده که آنها را حذف کرده است.

نکته آخر آنکه: قضاوت غیر منصفانه درباره اشخاص و به ویژه روحانیون و مذهبی‌ها در این سفرنامه نیز به چشم می‌خورد. دو پاراگراف زیر نمایانگر این موضوع است:

نظام العلماء فردی متمول و سرمایه‌دار و معنون بوده که به دلیل شهرت، ثروت و وابستگی به دربار قاجار، در تبریز «دولت سایه» مقتدری از میان دوستان و اقوام و آشنایان فراهم آورده و به حیف و میل اموال عمومی و غارت و چپاول مردم می‌پرداخته است.

در سال ۱۳۱۳ ق مردم تبریز که از جنایات وی، دبیر السلطنه و وکیل الملک، به ستوه آمده بودند، سر به شورش نهادند.

ای کاش مصحح حداقل تذکره علوییه را خوانده بود و تمام قضایای ۱۳۱۳ تبریز و دفعه دیگر آن را در سال ۱۳۱۶ بدون واسطه از خود نظام العلماء می‌دید و آن گاه ضمن مقایسه آن با منابع دیگر و با تحقیقی فراگیر، چنین قضاوتی می‌کرد. شتابزده نمی‌توان نسبت غارت و چپاول مردم یا جنایت به کسی داد.

خاتمه

آنچه آمد نه یک انتقام‌گیری از سر هوس، بلکه احساس وظیفه علمی بود که نگارنده سعی کرد از جاده انصاف خارج نشود و حب و بغض به خود راه ندهد. اگر در بعضی جاها قلم گرم رو شده، امید آنکه استادان و پژوهشگران، حمل بر بی ادبی نکنند و آقای وهمن نیز با سعه صدر آن را پذیرا باشند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.



۴. مشخصات کتاب فوق بدین صورت است: سفرنامه‌های خطی فارسی؛ تصحیح هارون وهمن؛ تهران: اختران، ۱۳۸۸. البته بنای مصحح بر آن است که کتاب را تا نوزده مجلد منتشر نماید.

انتقاد دیگری که نایب‌الصدر به حکومت عثمانی وارد می‌کند، در اکثر سفرنامه‌های حج دوره قاجاری وجود دارد و آن نیز عدم امنیت در راه‌های حج است که تحت نظارت حکومت عثمانی بوده است. یکی دیگر از مواردی که نایب‌الصدر از عثمانی‌ها انتقاد کرده و مصحح برآشفته، ناشی از عدم اطلاع و قضاوت یکطرفه وی است.

در سفرنامه‌های زیادی از ایرانیان، ورود محمل شامی و مصری به مکه همواره با دید انتقاد نگریسته می‌شده است. این دو محمل را دولت عثمانی از شام و مصر به راه می‌انداخته که محمل شامی به «محمل عایشه» همسر رسول خدا (ص) معروف بوده و محمل مصری به محمل رسول خدا (ص) معروف بوده است و البته ایرانی‌ها به اشتباه یا به عمد آن را در بعضی موارد محمل حضرت فاطمه (س) دانسته‌اند. این دو محمل و به ویژه محمل شامی، با تزئین فراوان به مکه می‌آمد و هنگام ورود به مکه شلیک توپ و ساز و آواز از ضروریات آن بوده است! گو اینکه - نعوذ بالله - به سیاحت می‌رفته‌اند. پس از پایان مناسک حج نیز این بساط به راه بوده و بدین گونه شکرگزاری می‌کرده‌اند!

با توجه به آنچه گفته شد، نایب‌الصدر انتقاد می‌کند که: «از طرف مصر چند بلقیس و حزب ابلیس وارد شده؛ محض احترام، شلیک توپ و صدای ساز در حول محمل به حدی است که عدی ندارد» (ص ۱۵۰). البته در متن «چند بلقیس» آمده که اشتباه خوانده شده است.

مصحح، ذیل حزب ابلیس در پاروقی شماره ۱، نوشته است: احتمال دارد کنایه از زنان یا اروپاییان باشد. این ترکیب کنایی، بسیار مستهجن و موهن است!

یادآوری

سفرنامه حج نایب‌الصدر با تمام آنچه گفته شد، بدون کم و کاست و بدون برطرف کردن اشکالات فوق، به تازگی در ضمن مجموعه چهار جلدی سفرنامه‌های خطی فارسی (ج ۲، ص ۳۰ - ۲۶۱) توسط نشر اختران منتشر شده است.^۴ البته در این مجموعه، سفرنامه‌ای از نظام‌العلمای تبریزی به عتبات با نام سفرنامه غروی وجود دارد که نگارنده قصد انتشار آن را داشت، ولی با چاپ این مجموعه منصرف شد؛ اما پس از ماجرای نایب‌الصدر بر آن هم مروری کرد که خوشبختانه وضعیت، خیلی بهتر است. در این سفرنامه مختصر (ج ۳، ص ۳۱۵ -